هو العلیم

کلمات نورانى أباعبداللَه الحسین علیه‌السّلام با اصحاب در شب عاشورا

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

انوار الملکوت، جلد 1

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در «ارشاد» مرحوم مفید رضوان اللَه علیه آورده است که: چون عصر تاسوعا حضرت أباالفضل پیغام لشکر عمر بن سعد را که در آن، حضرت سیدالشّهداء را مخیر نموده بودند بین تسلیم امر عبیداللَه بن زیاد و بین مناجزه و مقاتله، براى حضرت آورد، حضرت فرمودند:

ارْجِعْ إلَیهِم، فَإنِ استَطَعتَ أن تُؤَخِّرَهُم إلَى غُدوَة و تَدفَعَهُم عَنّا العَشِیة لَعَلَّنا نُصَلِّى لِرَبِّنا اللَّیلَة و نَدعُوهُ و نَستَغفِرُهُ، فَهُو یعلَمُ أنِّى قَد کنتُ احِبُّ الصَّلاة لَهُ و تِلاوَة کتابِهِ و کثرَة الدُّعاءِ و الاسْتِغفارِ.

«برگرد به سوى آنان شاید بتوانى یک امشبى را از آنان مهلت بخواهى تا ما بتوانیم شب را به نماز و دعا و استغفار به پیشگاه پروردگارمان بگذرانیم. خدا مى‌داند که من نمازِ براى او و تلاوت کتابش و دعا و استغفار را بسیار دوست مى‌دارم.»

چون حضرت أباالفضل مهلت گرفت و مراجعت نمود، نزدیک شب بود که حضرت سید الشّهداء علیه‌السّلام اصحاب را جمع نمود؛

قالَ عَلِىُّ بنُ الحُسَینِ زَینُ العابِدِینَ علیهما السّلام: فَدَنَوْتُ مِنْهُ لأسْمَعَ ما یقُولُ لَهُمْ و أنا إذْ ذاک مَرِیضٌ، فَسَمِعْتُ أبِى یقُولُ لأصحابِهِ:

اُثنِى عَلَى اللَه أحسَنَ الثَّناءِ و أحمَدُهُ عَلَى السَّرّاءِ و الضَّرّاءِ. اللَهمَّ إنِّى أحمَدُک عَلَى أن کرَّمتَنا بِالنُّبُوَّة و عَلَّمتَنا القُرآنَ و فَقَّهتَنا فى الدِّینِ و جَعَلتَ لَنا أسماعًا و أبصارًا و أفئِدَة، فاجعَلنا مِنَ الشّاکرِینَ. أمّا بَعدُ: فَإنِّى لا أعلَمُ أصحابًا أوفَى و لا خَیرًا مِن أصحابِى و لا أهلَ بَیتٍ أبَرَّ و لا أوصَلَ مِن أهلِ بَیتِى فَجَزاکمُ اللَه عَنِّى خَیرًا. ألا و إنِّى لَأظُنُّ یومًا لَنا [أنّه آخَرَ یومٍ لَنا] مِن هَؤُلاءِ؛ ألا و إنِّى قَد أذِنتُ لَکم فَانطَلِقُوا جَمِیعًا فى حِلٍّ لَیسَ عَلَیکم مِنِّى ذِمامٌ، هَذا اللَّیلُ قَد غَشِیکمُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.

«امام سجّاد زین العابدین علیه‌السّلام مى‌فرمایند: پس من خود را به خیمه اصحاب نزدیک کردم تا ببینم پدرم به آنان چه مى‌گوید درحالیکه مریض بودم و در بستر افتاده بودم، پس شنیدم که به اصحاب چنین مى‌فرماید:

بهترین درودهاى خود را به پیشگاه خداى متعال عرضه مى‌دارم، و او را در همه حال چه خلوت و چه جلوت مورد ستایش و تقدیس قرار مى‌دهم. بار پروردگارا تو را ستایش مى‌کنم بر اینکه ما را به نبوّت گرامى داشتى و علم قرآن را در سینه ما قرار دادى و ما را در دین خود بصیر و فقیه گرداندى و براى ما گوش و چشم و قلب (فهم و بصیرت و اتّصال به ذات خودت) را مقرّر فرمودى، پس ما را از زمره‌ شکرگزاران بر این نعمتها قرار بده.

امّا بعد: من به تحقیق اصحابى باوفاتر و نیکوتر از اصحاب خود سراغ ندارم و نه خویشاوندانى نیکوکارتر و با حمیت‌تر و پیوسته‌تر از اهل بیت و خویشاوندان خود نمى‌بینم، پس خدا خود از جانب من جزاء و پاداش شما را عطاء بفرماید.

آگاه باشید که گمان من بر آنست که ما آخرین روز از عمر خود را با این دشمن سپرى مى‌نماییم، بدانید که من به شما اجازه خروج و ترک این سرزمین را مى‌دهم. پس همگى از اینجا بروید و من هیچ تعهّد و التزامى را بر گردن شما نسبت به خود قرار نمى‌دهم. از سیاهى شب بهره گیرید و همچون شترى راهوار به سمت و سوى اهل و دیار خود رهسپار شوید.»

فَقالَ لَهُ إخوَتُهُ و أبناؤُهُ و بَنُو أخِیهِ و ابنا عَبدِاللَه بنِ جَعفَرٍ: لِمَ نَفعَلُ ذَلِک لِنَبقَى بَعدَک! لا أرانا اللَه ذَلِک أبَدًا أبَدًا! بَدَأهُم بِهَذا القَولِ عَبّاسُ بنُ عَلِىٍّ علیه‌السّلام و أتبَعَتهُ الجَماعَة عَلَیهِ فَتَکلَّمُوا بِمِثلِهِ و نَحوِهِ.

«در این هنگام برادران و فرزندان برادر و دو فرزند عبداللَه بن جعفر به پدرم گفتند: آیا مى‌خواهى که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا هیچگاه ما را پس از تو زنده نگذارد، ابتداءً ابوالفضل العباس لب به این سخن گشود و بقیه اصحاب وخویشان از او متابعت نموده، این گونه پاسخ امام علیه‌السّلام را دادند.»

فَقالَ الحُسَینُ علیه‌السّلام: یا بَنِى‌عَقِیلٍ! حَسبُکمْ مِنَ القَتلِ بِمُسلِمِ بنِ عَقِیلٍ، فَاذهَبُوا أنتُم فَقَد أذِنتُ لَکم. فَقالُوا: سُبحانَ اللَه! ما یقُولُ النّاسُ؟ یقُولُون [نَقولُ‌] إنّا تَرَکنا شَیخَنا و سَیدَنا و بَنِى عُمُومَتِنا خَیرَ الأعمامِ و لَم نَرمِ مَعَهُم بِسَهمٍ و لَم نَطعَنْ مَعَهُم بِرُمحٍ و لَمْ نَضرِبْ مَعَهُم بِسَیفٍ و لا نَدرِى ما صَنَعُوا. لا و اللَه! ما نَفعَلُ ذَلِک، و لَکن نَفدِیک بِأنفُسِنا و أموالِنا و أهلِینا و نُقاتِلُ مَعَک حَتَّى نَرِدَ مَورِدَک، فَقَبَّحَ اللَه العَیشَ بَعدَک!

«پس امام حسین علیه‌السّلام روى به فرزندان عقیل نموده و فرمود: اى فرزندان عقیل! شهادت مسلم بن عقیل براى شما کافى است. بروید و من تعهّد شما را از خود برداشتم، آنها گفتند: سبحان اللَه ما جواب مردم را چه بدهیم؟ مردم بگویند: ما بزرگ خود و آقا و مولاى خود و پسر عموهاى خود که مانند آنها وجود ندارد را رها نمودیم درحالیکه نه تیرى بسوى دشمن پرتاب نمودیم و نه نیزه‌اى بر آنها وارد نمودیم و نه با شمشیر در مقام دفع آنان برآمدیم و ندانیم چه بر سر آنها آمده است. نه قسم به خدا هیچگاه این کار را نخواهیم کرد، ولیکن جان خود و مال و اهل و عیال خود را فداى تو مى‌کنیم و دوشادوش تو با آنها به جنگ برمى‌خیزیم تا خداى متعال ما را به همانجا که تو را مى‌برد برساند، سیاه باد روزگارى که بدون تو سپرى نماییم.»

و قامَ إلَیهِ مُسلِمُ بنُ عَوسَجَة فَقالَ: أ نَحنُ نُخَلِّى عَنک؟! و بِما نَعتَذِرُ إلَى اللَه فى أداءِ حَقِّک؟ أما [لا] و اللَه حَتَّى أطعَنَ فى صُدُورِهِم بِرُمحِى و أضرِبَهُمْ بِسَیفى ما ثَبَتَ قائِمُهُ فى یدِى؛ و لَو لَم یکنْ مَعِى سِلاحٌ اقاتِلُهُم بِهِ لَقَذَفتُهُم بِالحِجارَة! و اللَه لا نُخَلِّیک حَتَّى یعلَمَ اللَه أنّا قَد حَفِظنا غَیبَة رَسولِهِ [رَسولِ اللَه‌] فیک! أما و اللَه لَو عَلِمتُ أنِّى اقْتَلُ ثُمَّ احیى ثُمَّ احرَقُ ثُمَّ احیى ثُمَّ اذرَى، یفعَلُ ذَلِک بِى سَبعِینَ مَرَّة! ما فارَقتُک حَتَّى ألقَى حِمامِى دُونَک؛ و کیفَ لا أفعَلُ ذَلِک و إنَّما هِىَ قَتلَة واحِدَة ثُمَّ هِىَ الکرامَة الَّتِى لا انقِضاءَ لَها أبَدًا!

«در این هنگام مسلم بن عوسجه برخاست و خطاب به حضرت عرض کرد: آیا مى‌گویى از تو دست برداریم؟ در این صورت چه عذرى را به پیشگاه خداى متعال نسبت به اداء حقّ تو بر ما مى‌توانیم ارائه دهیم؟ قسم به خدا آنچنان در راه حمایت از تو پاى فشارى خواهم کرد که تا نیزه‌هاى خود را در قلب این از خدا بى‌خبران وارد نکنم و تا شمشیر در دست دارم و زندگانى از آنان نستانم از پاى نخواهم نشست، و اگر سلاح خود را از دست دادم حتّى با سنگ با آنان به مقابله و نبرد برخواهم خاست.

قسم به خدا هرگز تو را رها نخواهیم ساخت تا خدا بداند که ما پس از پیامبرش حریم او را در فقدان او حفظ نمودیم. قسم به خدا اگر بدانم که کشته خواهم شد، سپس زنده شوم، آنگاه مرا بسوزانند، باز زنده شوم، سپس بدنم را متلاشى و پراکنده سازند و این داستان تا هفتاد مرتبه تکرار گردد؛ دست از یارى تو برنخواهم داشت تا مرگ مرا دریابد. و چگونه به این کار رضایت ندهم، چرا که این مرگ فقط یکبار است، امّا در عوض موجب سعادت و رستگارى ابدى و کرامت دائم نزد خداى تعالى خواهد بود.»

و قامَ زُهَیرُ بنُ القَینِ رَحمة اللَه عَلَیه فَقالَ: و اللَه لَوَدِدتُ أنِّى قُتِلتُ ثُمَّ نُشِرتُ ثُمَّ قُتِلتُ حَتَّى اقتَلَ هَکذا ألفَ مَرَّة، و إنَّ اللَه عزّوجلّ یدفَعُ بِذَلِک القَتلَ عَن نَفسِک و عَن أنفُسِ هَؤُلاءِ الفِتیانِ مِن أهلِ بَیتِک!

«زهیر بن قین رحمة اللَه علیه برخاست و عرض کرد: قسم به خدا دوست داشتم اى کاش کشته مى‌شدم و اجزاء بدنم منتشر و پراکنده مى‌گردید، آنگاه دوباره کشته مى‌شدم تا هزار بار، بلکه خداى متعال با این عمل تو را و این جوانان از اهل بیتت را از کشته شدن محفوظ بدارد.»

و تَکلَّمَ جَماعَة أصحابِهِ بِکلامٍ یشبِهُ بَعضُهُ بَعضًا فى وَجهٍ واحِدٍ، فَجَزاهُمُ الحُسَینُ علیه‌السّلام خَیرًا و انصَرَفَ إلَى مِضرَبِهِ.[[1]](#footnote-1)

«سایر اصحاب نیز هر کدام به نوبه خود نظیر همین تعبیرها را خطاب به حضرت عرض نمودند، پس سید الشهداء براى آنان دعا فرمود و به خیمه خود بازگشت.»

1. انوارالملکوت، ج ١، ص ١٠٦ [↑](#footnote-ref-1)